

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

معرفتی یا مولای دلیلی عليك و حبی لك شفيعی إليك و انا واثق من دلیلی بدلالتك و ساكن من شفيعی الى شفاعتك.

شناخت من ای مولای من، دلیل من به سوی تو است دلیل من بر تو است و حُبُّ من به تو، شفیع من به سوی تو است.

در شب گذشته خدمت رفقا عرض شد که معرفت برای انسان التزام می آورد کسی که معرفت دارد نمی تواند خود را از التزام بیرون بیاورد این جمع بین متنافیین است. تا وقتی انسان شناخت نداشته باشد یک تکلیف دارد و اگر شناخت داشت تکلیف او فرق می کند. بعضی ها می گویند خب ما از اول شناخت پیدا نمی کنیم تا کارمان مشکل نشود، نه این طور نیست دیگر، خب از اول به دنبال مطلب نمی رویم از اول به دنبال فهم نمی رویم از اول به دنبال .....! دیدید مردم می گویند آقا برای چه مسئله را می پرسى؟ تا نمی دانی کسی به تو کاری ندارد وقتی می پرسى کارت مشکل می شود! مردم می گویند دیگر. تا حکم را نمی دانی کسی کاری به تو ندارد وقتی که بدانی مطلب مشکل می شود، باید دیگر به آن عمل کنی! ولی مسئله این طور نیست. آن در جای خودش و این در جای خودش.

در شناخت موضوعات و ترتب احکام بر موضوعات در مواردی انسان احساس می کند که شارع مقدس سهل و آسان گرفته، خیلی مته به خشخاش نگذاشته، اگر به این حکم پی بردی باید این

کار را انجام بدهی اگر به این موضوع پی بردی باید این کار را انجام بدهی اگر متوجه شدی این جا نجس است باید آب بکشی اما شارع نگفته برو بگرد ببین این نجس است یا طاهر است؟ این حرف را نزده. اگر احساس کردی که این جا شبهه ناک است باید امساک کنی اما شارع نگفته منزل هر کسی می روی از او بپرسی آقا خمست را می دهی یا نمی دهی؟ آیا اموالی که به دست می آوری ربوی است یا نه؟ آقا این پولی که امروز به دست آوردی جیب مردم را زدی یا این که از مال حلال به دست آوردی؟ نه! این را از ما نخواستند این را از ما نخواستند. بله انسان احتمال شبهه را بدهد آن هم احتمال عقلایی، نه احتمال صرفاً در عالم تخیل و در عالم اعتبار، به آن احتمال عقلایی تکلیف متناسب با خودش تعلق می گیرد.



ما دو احتمال داریم، در اصول به هر احتمالی ترتیب اثر داده نمی‌شود. شارع مقدس بر احتمالات غیر متعارف که عرف بر آن احتمالات اثر را مترتب کند وضع اصول عملیه کرده است اما بر آن احتمالاتی که عقل در باب احتمال تا به مرتبه یقین نرسیده ولو به نحو وهن، نه! به آنها ترتیب اثر نمی‌دهند شارع به آنها ترتیب اثر نمی‌دهد اصلاً آنها را به حساب نمی‌آورد تا این که حالا بخواهد بر آنها اصل جاری بکند. الان این لیوان آبی که در جلوی من هست خب این لیون طاهر است مشخص است خب طاهر است دیگر، آب در آن هم طاهر است مشخص است از لوله‌ها آمدند و آمدند این ظرف را از آب پر کردند از آب لوله و بعد هم این آمده در این جا، این سیر این ظرف آبی که در مقابل ما هست به این کیفیت است. من هم بدون این که اصلاً نسبت به این قضیه توجه کنم الان در حضور شما با اجازه یک قدری چون تشنه هم هستم بدون اجرای اصل عملی و اصل طهارت یک قدری از این آب را میل می‌کنم هیچ در موقعی که من الان این آب را دارم می‌خورم فکر می‌کنم خب احتمال عقلایی دارد این نجس باشد و چون این احتمال وجود دارد به مقتضای اصل عملی که اصل طهارت است باید حکم به طهارت بشود، اصلاً از آب خوردن یادم می‌رود بخواهم فکر این مسائل [را بکنم].

می‌گویند یک بنده خدایی ازدواج کرده بود با یک مخدره مکرمه مجلله‌ای، شب اول شد، طلبه‌ای بود یک مقداری اصول عقاید خوانده بود و شرح باب حادی عشر، در شرح باب حادی عشر از این مطالب آمده ولی نه به درد این جا، به درد جای دیگر [می‌خورد..] خلاصه گفت بینیم این اهل بیت ما از نظر عقاید، عقایدش درست است؟ خلاصه توحیدش نبوتش معادش، این که ما گرفتیم بالاخره چه جوری است؟ خلاصه بله! هنوز نیامده و ندیده، گفت شما اثبات صانع را با ادله‌ی عقلیه و نقلیه بفرمایید [گفت] چه می‌فرمایید؟ گفت عرض کردم اثبات صانع را با ادله نقلیه و عقلیه بفرمایید، گفت صانع به که می‌گویند؟ گفت عجب! عجب! من خیال کردم شما مسلمانی؟ صانع، صانع اول، باری تعالی، اثبات او را چطور شما با ادله عقلیه می‌کنید شما که نماز [می‌خوانید و ...] گفت واللّه ما خیال کردیم امشب شب عروسی ما است نمی‌دانستیم شب اول قبر و سؤال نکیر و منکرمان است! آخر هر چیزی [جایی دارد].

اگر بخواهید این اصل را جاری بکنید اصالت طهارت و حلیت و اباحه، اصلاً تشنگی را فراموش می‌کنید. هیچ وقت شده تا به حال کسی بخواهد این لیوان آب را بخورد و این مطالب را در نظر داشته باشد؟ نه! آقا این آب را برمی‌داری می‌خوری می‌گذاری سر جایش دیگر، این حرف‌ها را نداریم. شارع این اصل طهارت را برای این احتمالات غیر متعارف اصلاً جعل نکرده، جعل نکرده اصلاً

در این جا،

اصلا در این جا اصل جاری نیست. اگر کسی بخواهد اصل جاری کند دیوانه است مخبل است. اجرای اصول عملیه برای مواردی است که احتمال نجاست، احتمال عقلایی است. مثلا فرض کنید که قطعا می دانید بچه ای در این جا هست این بچه هم من باب مثال احساس رطوبت و اینها در او می کنید، خب بچه ای که احساس رطوبت و اینها دارد معلوم است، دست و صورتش و اینها همچنین مشخص نیست که [پاک باشد.] خلاصه آمد و اتفاقا دست زد در این آب، احتمال عقلایی این جا پیدا می شود که این رطوبتی که الان دارید مشاهده می کنید و این بچه با آن تماس دارد آیا این رطوبت سرایت کرده یا نه؟ این جا اصل طهارت می آید نه در آن احتمال اول، التفات کردید؟

بعضی ها بودند مثل مرحوم آقا، مرحوم آقا می فرمودند که آقا جان! استخاره برای امور مهم است آن هم دأب و دیدن بزرگان و اهل توحید بر عدم استخاره است، بر عدم استخاره، راه برای این مطلب همان چیزی است که نقل کردند، انسان دو رکعت نماز استخاره بخواند و بعد از نماز صد مرتبه سر به سجده، بگوید استخیرالله برحمته و امر خود را واقعا و قلبا به خدا تفویض کند این می شود استخاره، این معنا معنای استخاره است استخاره یعنی طلب خیر نه طلب منفعت، آن چه که خدا برای انسان خیر را می خواهد چون خدا گاهی اوقات خیر انسان را در منفعت نمی خواهد.

نمی دانم خدمت رفقا عرض کردم یا نه؟ به نظرم می آید در یکی از جلسات عنوان عرض کردم آن طوری که الان در ذهنم هست، که یک نفر آمد پیش امام صادق علیه السلام گفت می خواهم به سفری بروم استخاره کنید که بروم یا نروم، حضرت استخاره کردند حالا به چه کیفیت؟ در روایت نیست. ولی حضرت فرمودند نه این سفر برای شما خوب نیست، آن شخص رفت در سفر، اتفاقا تجارتي کرد و بضاعتی با خودش برده بود و به دو برابر قیمت اصلی بضاعتش را فروخت، با مالی بسیار به وطن برگشت، آمد پیش امام صادق، آقا شما که گفتید استخاره بد آمد این همه هم استفاده کردیم اصلا صددرصد ما منفعت کردیم و آمدیم. حضرت فرمودند یادت می آید در فلان روز که برف آمده بود در بین راه و تو مجبور شدی برای این که زود به قافله برسی، از خواب بلند شدی و دیدی آفتاب دارد [طلوع می کند] و تو نمی توانی نمازت را بخوانی، نمازت قضا شد که به قافله برسی. این بد آمدن استخاره مال آن روزت بوده، مگر استخاره فقط مال منفعت است؟

یک نماز از تو قضا شد این سفر تو باطل شد حالا برو صد برابر استفاده بیاور، پول ها را بریز روی هم، پول برای تو خیر بوده یا آن چه که در نفس تو قرار گرفته و الان با تو است برای تو خیر است؟ این پول که جداست دو متر با هم فاصله دارید حالا تا سقف هم رسیده، بالاخره با هم فاصله دارید،



می گویند نه، دو نفر می آیند چاقو را درمی آورند اسلحه را درمی آورند می گویند آقا ما همه ی اینها را می خواهیم ببریم! حالا ننگهش دارید! هیچی همه را برمی دارند می برند، مگر نمی برند؟ این دزدی هایی که می شود چیست دیگر؟ می آیند تهدید می کنند آقا هر چه در جیبت داری بده، هر چه در مغازه داری بده، هر چه می خواهی هر کار بکنی بده، معلوم است اینها برای انسان خیر نیست. خیر چیست؟ آن چیزی است که با انسان است و شرّ آن چیزی است که با انسان است و با ما معیت دارد و همین جا که نشستیم معیت دارد بیرون هم برویم معیت دارد و با ما اتحاد دارد حالا باید بینیم، همانی که پیغمبر فرمودند، تحیر خلیطا من فعالك انما، قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل<sup>۱</sup> حضرت فرمودند خیر و شر عبارت است [از] آن ملکات و صفات و کارهایی که انجام دادی و او با تو است و دست از سر تو بر نمی دارد این را به آن می گویند خیر و شر.

عمل خیر بوده موقعیت تو در خیر است عمل بد بوده موقعیت تو در شر است والا پول به دست بیاوریم نخیر فردا دزد می آید می زند فردا می آید می زند. ما یک وقتی یک جایی رفته بودیم با یکی دوتا از رفقا و دوستان، در موقع برگشت یکی از اینها یک مبلغی پول داشت ارز و اینها داشت گفتند حالا این اگر می خواهد برود، فلان این حرفها حالا کجا بگذارد؟ چطور مثلا ....؟ ممکن است از او بگیرند ممکن است بر او ایراد وارد بشود یکی در آن جا بود گفت آقا این را بگذارید در چمدان، وقتی این چمدان می رود کسی نگاه نمی کند، مبلغ قابل توجهی هم بود بنده خدا، این را برداشته بود گذاشته بود در چمدان، وقتی به مقصد رسیدیم دیدیم در چمدان باز است! رنگش پرید! عجب! قفل هم داشت قفل را باز کرده بودند قشنگ آن درب زیری را حالا لابد دیده بودند با این وسایل امروزی ....، تمام را تا آن یک شاهی آخر برداشته بودند، بقیه ی کاغذها را قشنگ گذاشته بودند سر جایش، آن را که به درد ما می خورد برداشتیم خیر است برای ما و برای شما خیر نبود، ما برداشتیم آن کاغذها و آن چیزهایی که برای ما خیر نیست و برای شما خیر است آنها را ما برای شما باقی گذاشتیم. خب این هم از این. حالا تو دو برابر کسب کردی و آمدی چکار کردی به امام صادق می گویی ما رفتیم این قدر هم تجارت کردیم پس چرا استخاره [بد] درآمد؟ خب بفرما دیگر، قشنگ خوب ....

پیغمبر فرمودند خیر آن است که با انسان باشد شر آن است که با انسان باشد آن چیزهایی که

---

<sup>۱</sup> الأملی (للصديق)، ص ۳.



مربوط به انسان نیست آن خیر نیست برای انسان، شر هم برای انسان نیست. آن این بود پس باید به فکر

این باشیم که چه چیزی را برای خود بپسندیم و چه چیزی را برای خود نپسندیم؟ تفاوت قائل بشویم بین خیرها و شرهای عرفی و بین خیرها و شرهای حقیقی، امتیاز قائل باشیم بین خیرهای اعتباری و بین خیر واقعی، فرق بگذاریم. زرنگ باشیم شارع آمده است برای این موضوعات، برای این موارد، احتمال اگر احتمال عقلایی باشد اصول جعل کرده است اگر احتمال احتمال عقلایی نباشد نه! آن اصلا نیاز به اصول ندارد. اجرای اصل هم در آن فایده‌ای ندارد یعنی اصلا جایی ندارد.

حالا در بعضی موارد مثل فرض کنید که مسئله‌ی طهارات یا نجاسات یا مسئله‌ی شبهه و امثال ذلک، در اینجا شارع می‌گوید نه! مسئله را هم نمی‌دانی موضوع را هم نمی‌دانی، فکرت را نیاور فکرت را در طهارت و نجاست نیاور فکرت را در شبهه نیاور آوردن فکر در طهارت و نجاست انسان را از رسیدن به مغز و به حقیقت باز می‌دارد.

آن شخصی که نماز می‌خواند و در نماز ذهنش به این مسئله متوجه است که الحمدلله لباسی است ظاهر و با این لباس دارم نماز می‌خوانم، آن فکر و نظر بر خدا نیست بر لباس است بر لباس است بر لباس است. آن کسی که به دنبال رعایت این‌گونه از امور است که چه چیزی را که حلال باشد، نه این که انسان به دنبال حرام و حلال برود، نه! نسبت به تحصیل آن انسان باید حدود عرفی را رعایت کند، وسواس اضافی دقت اضافی و تأمل اضافی و دغدغه خاطر اضافی، اینها در شرع نیامده در شرع نیامده. انسان باید کار خودش را انجام بدهد فکر خودش را و نظر خودش را بر حقیقت مطلب و حقیقت مسئله منعطف بکند در عین حال اهمال هم از نظر ظاهر نکند اهمال در این جا به معنای لابلالی‌گری است نه به معنای عدم رعایت یعنی یک وقتی انسان لابلالی است نسبت به قضیه، اصلا می‌گوید ما طهارت و نجاستی نداریم این احکام بی‌خود است این همان لابلالی‌گری است یک وقتی نه! اهتمام نسبت به مطلب برای او مهم نیست نه این که توجه، توجه دارد اهتمام یعنی فهمش را بگذارد دقتش را بگذارد وسوسه بگذارد هی دنبال برود از این تحقیق کند از آن تحقیق کند، او را از رسیدن به مقصود باز می‌دارد کاروان می‌رود و او در خواب می‌ماند و به دنبال این وسیله و به دنبال مقدمه می‌گردد و ذی المقدمه از او فوت می‌شود و بین این دو مطلب باید فرق گذاشت.

پس بنابراین در مواردی که می‌گویند سؤال نکن، در این موارد است در مواردی که انسان می‌داند بنای شرع بر تسامح است بنای شرع بر تسهیل است و بنای شرع بر گذر است نه بر توقف، مثل طهارات و نجاسات، مثل دغدغه خاطر در مال و امثال ذلک، نسبت به این مسائل انسان خب نباید آن دقت و وسواس را داشته باشد اما نسبت به بعضی از مسائل، نه! در اعراض در نفوس در عرض و آبروی



در مسائلی که مربوط به اموال است در مسائلی که مربوط به آبروی مؤمن هست عرض مؤمن است در مسائلی که مربوط به حقوق انسان است در مسائلی که مربوط به قصاص و دیات است در این گونه مسائل باید انسان سؤال کند و باید انسان بداند باید انسان نسبت به معاملات بداند که این معامله باطل است یا صحیح است؟ نسبت به اموری که مربوط به آبروی مؤمن است باید سؤال کند یک چیزی که از یک شخصی می شنود فوری که نباید ترتیب اثر بدهد، بگوید فلانی یک همچنین حرفی زده، هنوز احتمال ندارد، بگوید فلانی آن کار را کرده بعد هم بلند شود برود به بقیه بگوید آقا این، این کار را کرد آبروی مؤمن را ببرد، این طور که نمی شود. آنچه را که مربوط به عرض مؤمن است خیلی مسئله مسئله مهم است خلاصه خدا از این قضایا نمی گذرد این جا حتما باید سوال کرد حتما باید به موضوع پی برد حتما باید آن قدر تحقیق کرد تا این که برای انسان یقین حاصل بشود که آیا این مطلب گفته شده یا نشده؟ غرض از این قضیه چه بوده؟ آیا آنچه را که او تشخیص می داده همان بوده؟ آیا نظر خلاف پشت این قضیه بوده یا ممکن است نظر حسن باشد ولی تشخیص خلاف باشد؟ همین طوری آدم بیاید و یک مطلبی را رویش مانور و جولان بدهد بدون این که نسبت به او تحقیق کرده باشد اینها همه از آن چیزهایی است که از انسان سؤال می کنند. اینها را باید انسان سؤال کند تا کاملا به موضوع پی ببرد.

پیغمبر اکرم فرمودند *ضع امر اخیک علی أحسنه حتی یأتیک منها یعلبک منه*<sup>۱</sup> کار برادرت را همیشه بر محمل صحیح حمل کن که این کاری که کرده بخاطر یک رعایتی بوده به خاطر یک جهت حسنی بوده که این کار را انجام داده حرفی زده اقدامی کرده مطلبی گفته کاری انجام داده، فوراً نگو ای بابا این هم که این جوری درآمد! ای بابا پس این چه شد؟ ای بابا ..... و بعد هم بر اساس این ای باباها، خودت هم بروی و صدتا ای بابا هم خودت اضافه کنی به قضیه، نه! بی خود کرده این کار را کرده! نه آن طور این کار را کرده من می روم فلان می کنم! بی خود کرده! یک حسابی از او برسم که دیگر از این کارها نکند! نه آقا جان! باید تأمل کرد صبر کرد زود ناراحت نشد زود جوش نیورد مگر ما سهاوریم که جوش بیاوریم که بزنیم به برق؟ سهاور را به برق می زنند بعد از یک مدت جوش می آید ولی انسان این طور

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲: قال امیر المؤمنین علیه السلام فی کلام له: *ضع امر أخیک علی أحسنه حتی یأتیک ما یعلبک منه*.

نیست. انسان می‌تواند تأمل کند فکر کند آرام باشد اول چیزی که انسان باید در این گونه موارد در

نظر بیاورد این باشد که این مطلب را نشنیده، از اول، تا یک همچنین چیزی شنید فوراً اول کاری که می‌کنیم چیست؟ بیایم یک رو دست بزیم به نفسمان، رو دست این است که اصلاً یک همچنین مطلبی نبوده، به گوش نرسیده. تا یک همچنین حالی در ما پیدا شد یکدفعه می‌بینیم نفس ما آرام شد نفس ما آرام شد این را می‌گویند رو دست زدن البته یک راه‌های دیگری دارد این دیگر راه عامیانه و کمترین کمترین چیز است که دیگر هر کسی بلد است هر کسی می‌تواند. تا به حال این را شنیده بود؟ نشنیده بود.

الان فرض کنید که ساعت نه و بیست و پنج دقیقه، شب پنج شبه یک نفر می‌آید می‌گوید آقا در فلان مجلس بودیم فلانی راجع به شما یک همچنین حرفی زد، راجع به من زد؟ من یک همچنین کاری کردم؟ من یک همچنین .....؟ یکدفعه می‌بینی عین سماور، سماور چند دقیقه طول می‌کشد تا جوش بیاید این هنوز یک ثانیه نشده جوش آورده! یک دفعه انسان می‌خواهد منفجر بشود! بابا صبر کن اول کاری که انسان می‌کند تا یک همچنین چیزی می‌شنود، خب می‌گوید من که تا حالا نشنیدم خب فرض می‌کنم یک همچنین چیزی نبوده، می‌گوید نه شاید یک همچنین مسئله‌ای نبوده، آقا من خودم شنیدم، نه شاید نبوده. یکدفعه می‌بینی نفس آرام [می‌شود]. این به درد ما می‌خورد این به درد ما می‌خورد در این وهله و در وهله‌های بعد، این انسان را بالا می‌برد این انسان را رشد می‌دهد اما اگر انسان این حالت را نداشته باشد از وقتی که این را می‌شنود بر فرض هم برود تحقیق تا وقتی که دارد تحقیق می‌کند از کیسه او رفته، نماز خوانده صاف دارم رفقا به شما می‌گویم تمام نمازها می‌رود پی کارش، عین یک کیسه که پنج کیلو برنج خریدیم داریم می‌رویم خانه، یکی می‌آید زیرش یک سوراخ می‌کند حالیتان نیست، به خانه می‌رسیم می‌بینیم این که پنج کیلو بود الان دو سیر است، سبک شد دستم، نگاه می‌کنیم می‌بینیم هیچی نیست، هیچی. برمی‌گردیم عقب برنج‌ها را جمع کنیم می‌بینیم مورچه‌ها همه‌ی برنج‌ها را بردند خانه‌ی خودشان، روزی آنها بوده. این هم این طوری است این دو روز و سه روز و یک هفته‌ای که می‌گذرد تا شما تحقیق کنید نمازتان رفت نماز شبتان رفت قرآن‌های ماه رمضان‌تان رفت ذکر‌تان رفت همه می‌رود برای شما چه می‌ماند؟ صفر! حالا صاف شدیم! صاف! دوباره باید شروع کنیم دوباره با یک خبر دیگر دوباره صاف می‌شویم هر چه درمی‌آوریم همه می‌رود، دوباره با یک خبر دیگر صاف می‌شویم یکدفعه هم جناب عزرائیل می‌آید می‌گوید تو که همه را صاف کردی فایده ندارد ماندن تو در این دنیا، هی کار می‌کردی هی صاف می‌شد حالا بلند شو برو آن طرف دیگر. این که نشد کار، انسان هی زحمت بکشد بعد یکدفعه همه را صاف کند.







جان همه روز از لگدکوب خیال خدا رحمتش کند واقعاً مولانا معجزه کرده است وز زیان و سود وز خوف زوال / نی صفا می ماندش نی لطف و فرّ / نی به سوی آسمان ..... لگدکوب خیال این است، آقا فلانی راجع به شما این را گفت! ای بر پدرش! ای بر مادرش، ای بر زن و بچه او! ای بر فامیلش ای بر کارش ای بر کسبش! در حالی که اصلاً یک همچنین چیزی صحت نداشته و انسان بغض یک مؤمن را بدون هیچ وجهی در دل می پروراند و این بالاترین عذاب و بالاترین نعمتی است که برای انسان در این دنیا حاصل می شود و همه‌ی سرمایه‌های انسان را بر باد می دهد همه را بر باد می دهد. وقتی که برای انسان یک همچنین حالی پیدا شد آن وقت یک ساعت فکر کنید به خودتان با یک ساعت قبل، ببینید چقدر تفاوت کردید؟ امتحان کنید، امتحان کنید ببینید چقدر فرق کردید؟ حالتان چقدر فرق کرده؟ آرامشتان چقدر فرق کرده؟ آن سکونت و اطمینان شما چقدر تغییر پیدا کرده؟ آن آرامشی که با آن می نشستی شعر می خواندی نماز می خواندی شعر حافظ می خواندی قرآن می خواندی دعا می خواندی آن آرامشتان .....! الان قرآن را باز کنید بخوانید ببیند چه حالی دارید؟ مگر می توانید بخوانید؟ مگر زبانتان کار می کند؟ انگار یکی نگه داشته به زور می خواهید یک آیه قرآن بخوانید، چه شد؟ این همان است. همه‌ی اثرات رفت شرّش ماند برای ما، شرّ این قضیه الان چیست؟ گریبان ما را گرفته، دیگر این قرآن قرآن یک ساعت قبل نیست دیگر این شعر شعر یک ساعت قبل نیست حالا تا دوباره کم کم کم بیافتد روی غلتک، کار دارد. دوباره یک خبر دیگر می آید. پس بابا جان بیا از اول این گوش را بکن.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد / هر آن چه دیده بیند دل کند یاد / بسازم خنجری نیشش ز فولاد / ز نم بر دیده تا دل گردد آزاد / باباطاهر علیه الرحمه این طور مسئله را حل کرده، می گوید بابا حالا که یک ارتباط بین ظاهر و باطن هست چه باید کرد؟ از دست این مردم هم که خلاص نمی شود شد، امروز می آیند برای آدم یک چیزی می گویند فردا می آیند یک چیزی می گویند، از اول بگو آقا نمی خواهد بگویی، مگر شما نمی خواهی بگویی که فلانی راجع به من حرفی زده؟ از اول نمی خواهم بشنوم. آقا راجع به شما گفته ....، بنده این صلاح را نمی خواهم، آسمان به زمین می آید؟ زلزله می شود؟ حالا بنده این را نشنوم زلزله می شود؟ نه آقا! قشنگ ماه و خورشید و ستارگان همه بر چرخ دوار می گردند و هیچ طوری هم نمی شود، این وسط من بدبخت هستم که پدرم درمی آید، از اول نشنوم.

حالا آمد و آن طرف شیطنت کرد و این را گفت، گفت، حالا که گفت یک دفعه چرا زیرو رو می شوی جان من؟ فرض کن نگفته، نه! اصلاً یک همچنین حرفی نیست، حالا باید خودم بروم ببینم،

سر فرصت، آن هم نه سر فرصتِ یک ساعت دیگر، ولش کن بگذار یک هفته بگذرد دو هفته بگذرد

سه

هفته بگذرد یک ماه بگذرد وقتی مسئله برایتان، بود و نبود و گفت و نبودش یکی شد، آن موقع بروید، راستی یک همچین مسئله‌ای بوده به تو مربوط می‌شود؟ یک همچین قضیه‌ای بوده؟ آن هم گاهی اوقات برای رفع سوء تفاهم لازم است آن هم نه همان آن، گوشی تلفن را برداری شرق و غرب عالم را به هم وصل کنی تا این که به دست بیاورد.

این جور فرمودند بزرگان، مگر آدم نمی‌خواهد کار کند؟ مگر نمی‌خواهد از نقص به کمال برسد؟ از نقص به کمال رسیدن که این راهش نیست، این نیست. راه دارد هر چیزی. ضع امر .... همین حرف‌هایی که اولیا زدند همین حرف‌ها را معصومین زدند، این حرف‌ها را پیغمبر زده، به خدا قسم پیغمبر زده، به خدا قسم امیرالمؤمنین زده، به خدا قسم امام حسن زده، به خدا قسم ائمه زدند این حرف‌ها را، از پیش خودشان که درنیاوردند. پیغمبر که می‌فرماید ضع امر أخیک الی أحسنه فکر سلوک ما را دارد می‌کند نه فکر ظاهر اسلام ما را، فکر سلوک ما را دارد می‌کند فکر راه ما را دارد می‌کند، یأتیک منهما یقلبک منه، تا این که بعداً یک مسائلی برای شما روشن شود که مطلب را برگرداند، نه! بگویند که نه دیگر جای حمل بر صحت در این جا نیست یعنی آن قدر قرائن و شواهد زیاد شود و خود شما از شخص او بپرسید، نه غیباً، فلانی گفته است او این طور گفته، شاید حرفی که به فلانی زده نظر داشته زده، یک چیزی دیده، آخر بابا این همه که ما تجربه کردیم باز هم هنوز درست نشدیم آخر چقدر ....؟ آدم یک مرتبه تجربه می‌کند درست می‌شود دیگر، ما هزار دفعه تجربه کردیم فهمیدیم حرف عوضی درآمده، باز دفعه هزار و یکم باز همان هستیم! این که نشد! یک تغییری احساس کنیم هزار و یکمی اقلایک جور دیگر حمل کنیم یکخورده احتمالی برای آن بگذاریم پس با ده سالگی مان چه فرقی کردیم بعد از چهل سال پنجاه سال؟ با بیست سالگی مان چه فرقی کردیم؟ یعنی فقط سن ما گذشت؟ حتی یأتیک مسائلی بیاید برای شما، یقین مثل این چراغ .....

برای خود بنده واضح است برای خود بنده تجربه شده خودم شخصا مطالبی را شنیدم که قطعاً حمل بر مواضع سوء کردم بعد وقتی که از طرف توضیح شنیدم ۱۸۰ درجه نظرم برگشت، دیدم چه به ما گفتند؟ چه گفتند؟ چه نظری این داشته؟ او چه برداشتی کرده؟ برای خود بنده پیدا شده. برای همه‌ی ما همین طور است طبعاً.

ولا تظننَّ بکلمةٍ خرَجَتْ منْ أخیکِ سوءاً ما دمتَ تجعلُ له مسیراً و محملاً<sup>۱</sup> حالا یا مشابه به

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲: ولا تظننَّ بکلمةٍ خرَجَتْ منْ أخیکِ سوءاً و أنتَ تجدُّ لها فی الخیرِ محملاً.

باشد، هیچ وقت گمان بد به کلمه‌ای که از برادرش صادر شده مبر تا مادامی که می‌توانی حتی تجعل له سبیلا، تا می‌توانی یک راهی را برای این کلمه بیابی و یک محملی می‌توانی برای او پیدا بکنی این کار را انجام نده. یک محمل، خیلی عجیب است خیلی عجیب است! این را انسان می‌تواند مقایسه کند در آن قضاوت‌هایی که گاهی اوقات برای او پیش می‌آید بین افرادی که منتسب به او هستند و رفیق هستند و بین افرادی که منتسب به او نیستند و رفیق نیستند، می‌بیند کیفیت قضاوتش نسبت به اینها فرق دارد، اگر یک حرفی بزند ولی این شخص رفیقش باشد آن می‌آید به انسان می‌گوید آقا فلان کس یک همچنین حرفی زد چون رفیق است شما دنبال محمل می‌گردید یک جوری توجیه می‌کنید، این جور نیست؟ اما اگر یک کسی از رفقای انسان نباشد همین حرف را زده‌ها همین حرف را زده، شما نه تنها محمل پیدا نمی‌کنید بلکه بر همان محمل سوء شما حمل می‌کنید، می‌گویید ببینید فلانی راجع به ما چه گفته؟ خب این که یک حرف بود منتهی دو نفر زدند یکی رفیق‌تان بود یکی رفیق نبود یک حرف بود یک واو هم کم و زیاد نداشت این برای چیست؟ این مال همین است دیگر. این بخاطر این است که ما نمی‌آییم مسائل را بر طبق آنچه که عالم واقع، چه تکوینا چه تشریعا، تکوینا خب بین خود و بین خدا و تشریعا هم در مقام تربیت، در مقام تربیت آن چه که به ما گفتند عمل کن ما نمی‌آییم آن‌طور عمل کنیم، می‌گوییم بله بله چشم چشم ولی آن‌طور که می‌شود داغ می‌کنیم جوش می‌آوریم آن‌طور گفتند آن جوری گفتند! در حالی که در مقام تربیت هم همین است دیگر.

حضرت می‌فرماید تا مادامی که، حتی تجد لك سبیلا، تا وقتی که برای او يك راهی می‌یابی يك محملی پیدا می‌کنی چرا گمان بد می‌بری؟ این گمان بد بردن شرّ اولش به خود ما برمی‌گردد دل ما را برمی‌گرداند نفس ما را برمی‌گرداند آشوب به وجود می‌آورد، دیگر نمازمان نماز نیست قرآنمان فقط يك لغله زبان است نماز شب ما فقط يك دُلاً [شدن] و رکوع است ذکرمان فقط يك عادت است همین عادت است، ده سال هم می‌گذرد هیچ خبری هم نیست، هیچ. چرا؟ چون عمل نشده عمل نشده هزار بار گفتم و بیش از هزار بار از بزرگان شنیدم که فرمودند سلوک فقط ذکر نیست آقا جان! سلوک نماز شب نیست سلوک قرآن نیست، سلوک یعنی مراقبه، این مراقبه است ذکر و نماز شب و ورد و قرآن و امثال ذلك می‌آید مراقبه را تثبیت می‌کند تثبیت می‌کند آن کسی که ذکر می‌گوید و افتخار می‌کند که اهل ذکر است و اهل نماز و امثال ذلك، وقتی يك خبر از يك جایی می‌شنود بدون این که صاحب آن خبر را ببیند

قبل از این که با او ملاقات کند، بلند می شود می رود این طرف و آن طرف، اولاً خودش مثل سهاور به جای صد درجه هفتصد درجه جوش می آورد و بعد هم بلند می شود این طرف و آن طرف می رود نقل



می‌کند، فلانی پشت سر من این را گفت فلانی پشت سر من این را گفت فلانی آمد بر علیه من در آن مجلس این مطلب را گفت، بعد وقتی که یکدفعه معلوم شده اصلا یک همچین چیزی دروغ محض و کذب محض بود خب حالا بنشین هی ذکر بگو، بنشین هی ذکر بگو، چهارصد دفعه یونسیه چهار هزار دفعه بگو، چهل هزار دفعه بگو، چهارصد هزار دفعه بگو، لا اله الا الله هزار دفعه را یک میلیون در روز بگو! چه شد؟ هیچی! لذا می‌بینیم هیچ فایده ندارد کسی که زحمت یک تلفن به خودش نمی‌دهد و بدون این که اطلاع پیدا کند .... پس این دستورات برای چیست؟ خب دستورات واقعا اینها برای چیست؟

یکدفعه در یک مجلسی بودیم یک نفر آمد و یک مسئله‌ای را مطرح کرد چند سال پیش گفت الحمدلله افرادی در یک وضعیت خاص و اینها عباداتشان خیلی خوب شده ذکرشان خیلی خوب شده خیلی مراقبت می‌کنند خیلی اهل ذکر هستند من رو کردم به ایشان گفتم خدا پدرمان را رحمت کند فهمشان چقدر اضافه شده؟ تا این را گفتم رنگش پرید و قرمز! گفتم فهمش چقدر اضافه شده؟ ذکر! شما ضبط را باز کنید یک نوار شش ساعته بگذارید برای شما شش ساعت ذکر می‌گوید هیچ هم خسته نمی‌شود تا وقتی موتورش داغ نشده و نسوخته و باطری و برق برقرار است این نوار هم می‌چرخد و از بلندگویش صدای ذکر بیرون می‌آید، فهمش چقدر زیاد شده؟ عکس العملش در قضایا به چه نحوه شده؟ ارتباطش با اجتماع و اجتماعیات چطور شده؟ ذکر زیاد می‌گوید؟ بنده از الان می‌نشینم تا صبح برایتان ذکر می‌گویم یک تسبیح به من بدهید این را می‌گویند پذیرفتن و گرفتن پوست و کنار انداختن مغز و حقیقت.

خوارج همین بودند بالاتر از این که قرآن را آویزان می‌کردند که همیشه قرآن با ایشان باشد بالای الاغ نشستند بالای الاغ قرآن می‌خواندند همه راه می‌رفتند و می‌گفتند بسم الله الرحمن الرحیم و همین‌ها، همین‌ها، حمله می‌کردند به اطراف کوفه شیعیان امیرالمؤمنین را سر می‌بردند و زن حامله را شکم می‌دریدند و جنین را بیرون می‌آوردند همین خوارج! قرآن هم به گردنش بود! همین! خب با آنهایی که آمدند به جنگ امام حسین و بچه شش ماهه‌ی امام حسین را کشتند شما چه فرقی کردید؟ همه‌ی شما که یکی هستید بابا! تو محب علی هستی یا نیستی؟ بله هستی، پس هم خودت کافری هم آن جنینی که در شکم تو است یا علی سرش را می‌بریم شکمش را .... این کارها را می‌کردند! اگر این کارها را نمی‌کردند که امیرالمؤمنین نمی‌رفت سراغ آنها، دید آنها دست به شرارت می‌زنند خب حالا رفتی به جهنم! خودتان را جدا کردید به جهنم! خب بروید پی کارت‌تان! نمی‌خواهم اصلا قیافه‌ی شما را

بینم!





خب چرا دیگر دست به شرارت می‌زنید؟ چرا دیگر آدم می‌کشید؟ چرا حمله به قرآن می‌کنید؟ این کارهایتان دیگر چیست؟ چرا جلوی راه و کاروان را می‌گیرید؟ این کارها را که کردند حضرت گفت نه دیگر، اینها مفسد هستند و باید دفع فساد بشود. آمدند و آنها را قلع و قمعشان کردند. حالا ما همی بنشینیم آقا جان ذکر بگوییم همی بنشینیم تهجد کنیم و همی دلمان را خوش کنیم به این چیزها؟ نه! این فایده ندارد. ذکر می‌آید و بر آن عملی که گچ کار و معمار و بنا کرده است جلا می‌بخشد. شما قبل از این که این دیوار را رنگ کنید اگر بدانید که این دیوار نم دارد هرچه رنگ کنید می‌داند فایده ندارد، اول باید نم دیوار گرفته بشود اول باید این باطن درست بشود قیرگونی باید بکنید نم را باید بگیرید وقتی خشک شد مطمئن که شدید، آن وقوت مشغول بشوید و رنگ کنید آن وقت این اتاق جلا پیدا می‌کند جمال پیدا می‌کند زیبا می‌شود و خب از نظر ظاهر تفاوت می‌کند. اما اگر باطن را درست نکردی ما همی بیایم رنگ کنیم فردا دوباره پوسته می‌کند دوباره پس فردا رنگ کنیم همی پوسته می‌کند قضیه‌ی ذکر هم همین است هرچه به گوشمان در روز .... شب کار می‌کنیم نماز می‌خوانیم ذکر می‌گوییم صبح تمام آنها صاف می‌شود غلتک، اینها که آسفالت می‌کند، صاف می‌کند همه را می‌برد دوباره روز بلند می‌شویم شب بلند می‌شویم نمی‌دانم ذکر می‌گوییم سجده می‌گذاریم بیداری شب تحمل می‌کنیم دوباره روز در ارتباط با این و آن، همان تشویش و خاطرات و همان ..... صاف دوباره غلتک را صدا می‌کنیم بیا بابا ..... همه را صاف می‌کند می‌رود، دوباره پس فردا شب و پس فردا شب و همین طور همی می‌آید می‌رود جلو، ماه رمضان تمام می‌شود، صاف، ما هم صافیم، یر به یر، برابر شدیم، نه بالا رفتیم حالا به پایین آن کار نداریم بالاخره برابریم، گذشته.

ولی نه! بزرگان راه سلوک را چیز دیگری می‌دانستند و فتوحات را برای انسان در این موارد می‌دیدند. انکشافات برای انسان در این موارد بود. فتوحات در این موارد بود. باز شدن قلب و اتصال دریچه نفس به عالم قدس در این موارد بود. در مواردی که انسان بیاید و قلب خودش را به آن صفات و ملکات عالم ربوبی متصف کند نه این که بنشیند ذکر بگوید. با ذکر گفتن وصل نمی‌شود. ذکر به جای خود قرآن به جای خود همه‌ی اینها به جای خود، اصل چیست؟ اصل مراقبه است این آن چیزی است که آنها گفتند.

پس بنابراین این که می‌گویند سؤال نکنید نه در این چیزهایی است که مربوط به اموری است که شارع روی آن امور اهتمام دارد در این امور باید سوال کرد در روز قیامت می‌آیند از انسان سوال می‌کنند



هل لا عملت و هو يقول انالم اعلم و يقال له هل لا تعلمت<sup>۱</sup> چرا عمل نکردی؟ گفت من نمی دانم گفتند چرا نپرسیدی؟ همین نمی دانم؟ نمی دانم نشد چرا نپرسیدی؟ این که انسان .....، يك وقتی اصلا به ذهن انسان نمی رسد که راجع به فلان مسئله سوال کند اصلا به ذهنش نمی آید خب نمی آید که نمی آید، این را خدا کاری ندارد يك وقتی نه! می گوید حکم این قضیه چیست؟ راجع به این قضیه چه جور باید فکر کنم؟ راجع به این مسئله شرعی چه کار باید بکنم؟ این نمی تواند بگوید نمی دانم، می تواند برود سوال کند. سوال نکردن و گذشتن یعنی لا ابالی گری، خیلی بی رو دربایستی، لا ابالی به کسی می گویند که می تواند پرسد و نپرسد هل لا تعلمت چرا نرفتی یاد بگیری؟ چرا نرفتی فهم پیدا کنی؟ می رفتی خدا هم اگر به شخص ناباب برخورد می کردی خدا از تو می گذشت به اهلش هم برخورد می کردی خدا حکم را به تو می گفت دیگر، واقعا اگر صادق بودی خدا به تو می رساند خدا به تو می فهماند.

با مرحوم آقا به حج مشرف شده بودیم تقریباً حدود هفده سالم بود در همان سفر اول، در روز منی بود می آمدند بعضی می گفتند که آقا می شود سرمان را زنیم؟ فلان کنیم؟ یا خودشان میل داشتند یا از طرف بله دیگر! مخدرات! در تحت فشار و ایراد و اشکال قرار گرفتند جدا همین طور بوده‌ها، ما می دیدیم با چشممان که آنها نمی گذاشتند که آقا بروند و سرشان را بزنند، بابا با سرش چکار داری؟ خب این مویش را می زند بعد دوباره درمی آید طوری نمی شود که بابا؟ نه! زن فلانی! من خودم می شنیدم، زنی ها فلانی! آن هم بیچاره سست می شد و فلان و بخاطر رعایت مصالح و بله به دست آوردن قلوب مؤمن یا مؤمنه! که در اینجا اصلاً جایی ندارد! هی می آمدند پیش آقا، آقا می شود .....؟ حالا فرض کنید که از این آقایان مراجع یک کسی هست که اجازه بدهد .....؟ ایشان فرمودند بنده اطلاعی ندارم، باید زد و واجب است. دوباره می گفتند آقا شنیدیم آقای فلان در نجف، ایشان ایراد می کنند، به بنده ارتباطی ندارد سر زدن واجب است. پس هیچی! هی می رفتند آن طرف تا این که بالاخره می دیدیم بله! ایشان گفتند که آقا راجع به این قضیه ما از مرجعمان به فلان کس برگشتیم به آقای فلان نمی دانم مثل این که آقای خوئی می گفتند که می شود نزد احتیاط است به آن برگشتیم و از او خلاصه

<sup>۱</sup> الأُمالی (للمفید)، ص ۲۲۸: فقال [جعفر بن محمد علیهما السلام]: إن الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة عبدی أکتناً عالماً؟ فإن قال نعم قال له: أفلا عملت بما عملت. وإن قال كنت جاهلاً قال له: أفلا تعلمت حتى تعمل. فيخصمه. وذلك الحجة البالغة.

تبعیت کردیم، این هم شد دین مردم.



این را روز قیامت می‌آورند می‌گویند که برای چه شما سرتان را نزد دید؟ آن‌جا که دیگر نمی‌تواند با خدا بازی کند حالا این‌جا می‌تواند بگوید که حالا ما گفتیم شاید اگر سر بز نیم آفتاب یک قدری نورش بخورد به سر ما و چیز کند! خب کلاه سرت بگذار باباجان، یا مثلا شاید اذیت بشویم، چشم ممکن است اذیت بشود و از این بازی‌ها ولی آن‌جا که خدا را نمی‌تواند، من را داری گول می‌زنی؟ هیچی! ما هم بلدیم چکار کنیم، بیاورند او را قشنگ می‌برند او را در کنار، هی داد می‌زند من را کجا می‌برید؟ جای گرمی می‌بریم تو را، جای نرمی می‌بریم آن قدر آن‌جا خوب است این قدر شلوغ است رفقاییت همه آن‌جا هستند برو با ایشان بگو و بخند گرم است و خوب است بهشت چیست؟ نه گرمی دارد نه چیزی دارد با سر می‌اندازند او را آن‌جا! کی را گول زدی؟ کی را داری گول می‌زنی؟ کی را داری ...؟ فلانی مانع است؟ آن مانع است؟ آن می‌گوید نکن؟ زنت می‌گوید؟ بچه‌ی تو می‌گوید؟ دخترت می‌گوید؟ پسرت می‌گوید؟ عروست می‌گوید؟ کی دارد می‌گوید به تو؟ آنها مانع هستند؟ حالا هم بیایند تو را از جهنم در بیاورند، فکر این را نکردی؟

آقا به خاطر حلیله جلیله جمیله طویله مان فرض کنید آمدیم این کار را کردیم، حالا همان حلیله طویله بیاید تو را در بیاورد دیگر، بلند شو بیا، بلند شو بیا در بیاور. به خاطر آن دست به عمل خلاف زدیم، به خاطر آن رشوه گرفتیم، به خاطر آن این دروغ را گفتیم به خاطر آن این مصلحت را در نظر گرفتیم، به خاطر آن .....، بسیار خب، خدا هم می‌گوید به خاطر من که این کار را نکردی به خاطر آن ...، من می‌اندازم او بیاید در بیاورد، جفتتان را با هم می‌اندازم یک جا، قشنگ، آن دنیا با هم بودید این دنیا هم با هم باشید. هان؟ مقتضای عدالت همین است خدا که نمی‌آید بین زن و شوهر جدا کند، خوب نیست. ما برای وصل آمدیم، آن دنیا با هم بودید این دنیا می‌اندازیمتان با هم قشنگ، جلز و ولزتان در بیاید و فریاد و احسرتا علی ما فرطنا فی جنب الله شما برود بالا، ای کاش حواسمان این‌جا جمع بود ای کاش به حرف این و آن گوش نمی‌دادیم ای کاش این مصالح را در نظر نمی‌گرفتیم ای کاش به فکر امروزمان هم بودیم ای کاش این ظواهر ما را گول نمی‌زد. این ای کاش ای کاش یا حسرتا یا حسرتا یا حسرتا یعنی ای کاش، ای وای، ای افسوس، اینها آن موقع است خب عزیز من الان به یاد این یا حسرتا باشیم، الان باشیم. چرا فردا؟ فردا که دیگر فایده‌ای ندارد چرا خب باید این قدر انسان بی‌توجه باشد؟

هل لا تعلمت چرا نرفتی یاد بگیری؟ پس این‌که می‌گویند لازم نیست انسان سوال کند این راجع به این مسائل نیست راجع به آن مواردی است که شارع بنای سوال را در آن‌جا نگذاشته، اطلاع

پیدا کردی باید به مقتضای اطلاع عمل کنی، اطلاع پیدا نکردی ما در فُسخه از عمل نسبت به آن مسئله



هستیم، این در این جا.

دیگر بنا گذاشتیم ان شاء الله اگر توفیق داشته باشیم دیگر از ساعت ده، چون دیشب خیلی دیر شد، علی کل حال انسان همه‌ی جوانب را باید در نظر بگیرد دیگر، گرچه با رفقا محفل انسی داریم اما خب دیگر شب‌های ماه رمضان و دیگر استراحت به موقع و پرداختن به مقتضیات این ماه از اذکار و از قرائت قرآن و بیداری و اینها هم اقتضا می‌کند که دیگر بیش از این در شب‌ها اطاله کلام نشود ان شاء الله تتمه مطالب برای شب بعد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد